**غزل شماره 139**

**معجزۀ دفاع نرم در تشییع شهید سیّد حسن نصرالله**

**باسمه تعالی**

**بَریدِ باد صبا دوشم آگهی آورد**

 **که روز محنت و غم رو به کوتهی آورد**

در راستای سلوکی که جناب حافظ پیشه کردند و آمادگی‌هایی که با عالم ملکوت و عرش برایشان فراهم شد؛ حال از حضوری گزارش می‌دهند که شب‌هنگام پیک باد صبا که حامل انوار عرشی است، برای جناب ایشان خبری آورده که روز محنّت غم، کوتاه شده، به آن معنا که به جای حضور در کثرات معنوی که انسان با داشتن هر حضوری نسبت به حضوری دیگر محروم است، دیگر آنچنان نیست و آنچه پیش آمده به حکم «بسیطُ الحقَیقةِ کلُّ الأشیاء» حضور جامعی است که تنها شدت و ضعف آن حضور یعنی تشکیک در «وجود» در میان است و نه کثراتی که حضور یکی غیر از حضور دیگری باشد و این حضور در واقع، آغاز دیگری است برای نظر به جهانی دیگر.

**به مطربان، صبوحی دهیم جامۀ چاک**

 **بدین نوید که بادِ سحرگهی آورد**

حال به سبب این خبر و حضوری که پیکِ باد صبا آورد و ما نسبت به عظمت آن از خود بی خود شده و جامۀ خود را چاک زده‌ایم، آن جامۀ چاک‌زده را به عنوان مژدگانی به مطربان که چنین شراب و حضوری را که به معنای شراب صبح‌گاهی و آغاز حقیقت معنا است، تقدیم کنید که در بستر حضور شورانگیز آن‌ها ما را چنین نسیمِ سحرگاهی و حضور جامع پیش آمد تا در تقابله با حجاب‌های حقیقت متوجۀ راهی شویم که تقابل نرم است در راستای بیدارکردنِ وجدان‌های انسانی.

**بیا بیا که تو حور بهشت را رضوان**

 **در این جهان ز برایِ دلِ رهی[[1]](#footnote-1) آورد**

حال ای احوال و حضوری که چنین راهی را گشوده‌ای! بیا و باز بیا که تو رضوان و نگهبان بهشتی و آن حوریان به اذن تو برای دل بنده‌ای چون من به حضور آمده‌اند و آنان را به جهان من آورده‌ای، به جای آن‌که بخواهند آن حال و حضور را در بهشت به ما لطف کنند. بیا و باز بیا که در اکنون ما چنین حیاتی شکل گرفت که خود را در مغز هستی احساس می‌کنیم.

**همی‌رویم به شیراز با عنایتِ بخت**

 **زهی رفیق که بختم به همرهی آورد**

با نظر به چنین عنایتی و بختی نیکو همچنان به شیراز می‌رویم که نماد آسمانِ یکتاییِ و بی‌نهایت است، همراه با شرح صدر - مانند تبریز برای مولوی-. چه رفیق و همراه خوشی است این حضور که منتظر آن بودم و بخت و طالعم به همراه آورد و معلوم شد این راه تا کجاها ادامه دارد و چرا باید منتظر آینده ای دیگر می بودم. .

**به جبرِ خاطرِ ما کوش کاین کلاهِ نمد**

 **بسا شکست که با افسرِ شهی آورد**

حال ای آن کس که به دنبال حضوری بس متعالی و شوقی روحانی هستی! در رعایت خاطر ما و جبران آن بکوش که این خاطرِ ملایم و نرم، چون کلاهی نمدین در مقایسه با تاجی که منسوب به شاهان است، بسی نقش‌آفرین و مهم‌تر است و چه بسا در روزگاران گذشته آن تاج‌ها و قدرت‌ها را شکست داده، پس به ظاهر این کلاهِ نمدی منگر چرا که از آن کارهای زیادی ساخته است و این همان راهی است که در این زمانه انقلاب اسلامی با روحیۀ انسانی‌اش مقابل جریان‌های مغرور و مجهز به بمب‌های چند تُنی قرار داده که اگر به کمک آن بمب‌ها سید حسن نصرالله را شهید می‌کنند، با تشییع او که حرکتی نرم در مقابل سخت‌افزارهای دشمن بود؛ دشمنان اش را چون یخ ذوب کرد و از این جهت می‌فرماید به جبران خاطر مسیری کوشا باش که در مسیر گفتگو با جان انسان‌ها چه بسیار تاج پادشاهی و قدرت اسلحه‌ها را شکست می‌دهد و این است معجزۀ مقابله با تهدیدهای نرم‌افزاری که رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله‌تعالی» متذکر آن بودند.[[2]](#footnote-2) و این است معجزۀ تشییع شهید سیّد حسن نصرالله.‌ تشییعی که به ظاهر، یک حملۀ مسلحانه نبود که اسرائیل بتواند در مقابل آن عکس‌العمل نشان دهد، ولی در عین حال نشان داده شد پیروز صحنه کدام جریان است و شهادت، پایانی است که اشاره به شروع دیگری دارد که انسان‌ها در سراسر جهان به دنبال آن هستند.

**چه ناله‌ها که رسید از دلم به خرمن ماه**

 **چو یاد عارض آن ماه خرگهی آورد**

در راستای انتظاری که از معجزۀ مسیر انقلاب اسلامی در مقابل جبهۀ استکبار داشتم، آن‌گا‌ه که نقش و تأثیر آن تشییعِ تاریخ‌ساز را که همان پیام پیک عرشیِ باد صبا در این تاریخ بود، دیدم، چه ناله‌های امیدبخشی نسبت به آینده برایم پیش آمد و از عمق جان ناله‌هایی سر دادم که تا هاله‌های نورانیِ ماه بالا رفت، آن‌گاه که به یاد آن چهرۀ ماه‌گونه و فلک‌نشانِ آن سیّد افتادم که چه غوغایی به پا کرد و نویدی بود «که روز محنّت و غم رو به کوتهی آورد».

**رساند رایتِ منصور بر فلک حافظ**

 **که اِلتِجا به جنابِ شهنشهی آورد**

حال این پیام حافظ و این شما که چگونه او پرچم پیروزی را تا فلک برافراشت آن‌گاه که به جناب شهنشهی که حقیقت دوران است، پناه آورد و متذکر فریب ظاهرگرایان شد تا معلوم شود در مسیر مبارزۀ نور با ظلمت و حق با باطل آنچه بیشتر مدّ نظر است، اسلحه‌ها نیست بلکه «کلاهِ نمدین» و حضور نرم است که جان‌ها را متذکر حقیقت می‌کند و آیندۀ ملت‌ها را شکل می‌دهد. آری! پرچم پیروزی نصیب جناب سیّد حسن نصرالله شد از آن رو که به تعبیر حافظ او به جناب شهنشهیِ زمانه پناه آورد و زمانۀ خود را درست تشخیص داد و فریاد برآورد:

«امروز فرماندۀ خیمه‌گاه ما، امام خامنه‌ای و مرکز آن جمهوری اسلامی است. امام خامنه‌ای، فرمانده و حسین زمان ماست، در این جنگ بی طرفی وجود ندارد یا با امام حسین«علیه‌السلام» هستی یا با یزید.

به خدا قسم ای آقای ما! اگر همگی ما کشته شویم و سپس سوزانده شویم و خاکستر ما در هوا پخش شود و هزاران بار این کار با ما انجام شود ما تو را ترک نمی‌کنیم ای پسر حسین«علیه‌السلام»».

والسلام

1. - بنده و عبد [↑](#footnote-ref-1)
2. - به بیانات مقام معظم رهبری با مردم آذربایجان در تاریخ 29/11/1403 رجوع شود. [↑](#footnote-ref-2)